علامه ذوالقرنین دکتر محمدعلی موحد

همایون کاتوزیان

ایشان را علامه می‌خوانم؛ چنان‌که محمد قزوینی و علی‌اکبر دهخدا در میان دانشمندان سکولار ایران به این عنوان شهرت یافتند. و به هزار دلیل، که نام‌بردن از دوتای‌شان کافی است: وسعت و عمق دانش‌شان در آثار گوناگونی که خلق کردند.

عین این صفات درمورد موحد نیز صادق است و حتی می‌توان گفت که شاید درمورد او حتی بیش از آنها صادق باشد. قزوینی و دهخدا در سال‌های هفتادسالگی دفتر این جهان را درنوردیدند؛ ولی طول عمر برای موحد امکان بیشتری فراهم آورده است که استعداد و هوش سرشار او در حوزه‌های گونه‌گون‌تر و بیشتری در تاریخ ادبی و سیاسی، عرفان و علوم اسلامی به کار افتد و حاصل آن آثاری باشد که هریک کاری عظیم و بدیع است.

من به‌ویژه با سه کار ایشان آشنایی دارم؛ اگرچه با بعضی از دیگر نوشته‌های ایشان ازجمله در تاریخ اسلام نیز آشنایی دارم. یکی «شمس تبریزی» که او را کمتر کسی می‌شناخت و فهم عمومی از او از غزل‌های مولوی که متخلص به نام اوست و اطلاعات نیمه‌افسانه‌ای که درمورد روابط‌شان شهرت داشت، خیلی فراتر نمی‌رفت. کتاب موحد شناخت نه‌فقط همگانی بلکه حتی تخصصی از شمس را به سطوح بالاتری برد و غنای دیگری بخشید.

دیگر کتاب مفصل «خواب آشفته نفت» که با رجوع به بسیاری شواهد و مدارک و بی‌غرضی شایسته‌ای پژوهش و نگارش شده است.

اما کار تحقیق و «مثنوی معنوی» در دو جلد ضخیم راستی را که واقعا چنان‌که می‌گویند کاری کارستان است. من با دو چاپ مثنوی، یکی چاپ سنتی ایران معروف به مثنوی علاءالدوله و دیگری تحقیق و تصحیح نیکلسون که پیش از موحد برای سال‌های دراز بهترین کار در این زمینه شناخته می‌شد، آشنا بودم؛ اما کتاب موحد کار سترگ و غول‌آسایی است. کافی است که کشف‌الابیات آن را مرور کنید تا دریابید که چه مایه از دانش و چه میزان از زحمت و دقت در آن به کار رفته است.

موحد علامه و - به قول ایرج - «عربی‌دان و انگیسی‌دان» صد سالش شد. دعا کنیم که بیش باد.

موحد؛ شمس پژوهش‌های عرفانی در آذربایجان

نصرالله پورجوادی

دکتر محمدعلی موحد یکی از آخرین مردان بزرگی است که از خطّه آذربایجان، از مرکز فرهنگی آن تبریز، برخاسته و در طول عمر پربرکت خود خدمات چشمگیری به فرهنگ ایرانشهر، به‌خصوص زبان پارسی، انجام داده است. دکتر موحد را می‌توان ثمره هشتصد سال فعالیت‌های مداوم فرهنگی در تبریز دانست، شهری که از اوایل قرن هفتم هجری به‌صورت یکی از مراکز مهم فرهنگی ایران‌زمین درآمد. تبریز در قرن هفتم شاید مهم‌ترین مرکز فرهنگی جهان اسلام به شمار می‌رفت. نخستین شخصیت عرفانی معروفی هم که در قرن هفتم از تبریز برخاست شمس‌الدین تبریزی بود، شخصیتی که دکتر موحد بیش از هر محقق دیگری به شناسایی آثار و افکار او کمک کرده است. موحد نه‌فقط خود شمس و سخنان او را مورد تحقیق قرار داده، بلکه تأثیر افکار و شخصیت کم‌نظیر شمس را در سرزمین‌هایی که وی بدان سفر کرده، دنبال نموده است. او آثار مولانا جلال‌الدین را که فرزند معنوی شمس بود و همچنین فرزند مولانا سلطان ولد را هم مورد مطالعه قرار داده است.

در قرنی که شمس تبریزی و مولانا جلال‌الدین در آن به سر می‌بردند در واقع دو جریان مهم عرفانی در آسیای صغیر با هم پیوند خوردند؛ یکی جریان عرفانی شمس و مولانا که ادامه تصوف نوحلاجی ایرانشهر بود و دیگری جریان عرفانی محیی‌الدین ابن‌عربی و پسرخوانده‌اش صدرالدین قونوی. و موحد در مطالعات خویش هر دو جریان عرفانی را در نظر گرفته است. علاوه بر این، موحد با سعه صدری که در تحقیقات خود داشته، به یک جریان عرفانی دیگر، این بار در فرهنگ و آیین هندو، عنایت ورزیده است. بهاگواد گیتا یکی از مهم‌ترین آثار دینی و عرفانی هندی است که دکتر موحد سال‌ها قبل از اینکه به تصحیح مقالات شمس بپردازد، آن را به پارسی ترجمه کرده است.

نگاهی سریع به آثاری که دکتر موحد تصحیح و تألیف و ترجمه کرده است نشان می‌دهد که علائق او در تحقیق، وجوه متعدد داشته و آثاری که از وی به جا مانده است چندین موضوع متنوع را در بر می‌گیرد. دکتر موحد سال‌ها حقوق‌دان شرکت ملی نفت ایران بود، و با توجه به این سابقه، دیدن کتاب‌هایی که ایشان درمورد تاریخ و مسائل حقوقی نفت و ملی‌شدن آن در ایران نوشته‌اند تعجبی ندارد. اما دیدن کتاب‌های «خزران» از آرتور کویسلر و «چهار مقاله» از ایزایا برلین، یا ترجمه «عدالت و انرژی» از ایوان ایلیچ برایم شگفتی‌آور بود و کتاب اخیر مرا به یاد خاطراتی انداخت از سال‌های قبل از انقلاب ۵۷، زمانی که ایلیچ به ایران آمده بود و یک روز هم در دانشگاه تهران سخنرانی کرد. من کتاب عدالت و انرژی ایلیچ را نخوانده‌ام، ولی با افکار ایلیچ در زمینه مسائل پزشکی جدید و آموزش‌وپرورش جدید قبل از انقلاب آشنا بودم و انتقادهای او را هم به نظام پزشکی و بیمارستان‌های جدید و هم به مدارس جدید جدی می‌گرفتم. جالب است که من قبل از انقلاب اسلامی فکر می‌کردم که با وقوع انقلاب ما بتوانیم مسائل مورد انتقاد ایوان ایلیچ را خودبه‌خود حل کنیم و حتی نظام آموزشی مدارس جدید را با تلفیق‌کردن نظام آموزشی حوزه‌ها با نظام جدید برطرف نماییم. خیالاتی که خامی آنها زود آشکار شد. نمی‌دانم کسانی که در اوایل انقلاب اسلامی درصدد تأسیس دانشگاه آزاد اسلامی برآمدند تا چه اندازه تحت تأثیر انتقادهای ایوان ایلیچ و امثال او قرار داشتند.

کتاب «عدالت و انرژی»، ترجمه دکتر موحد را من ندیده‌ام، و ظاهرا بعد از انقلاب ۵۷ تجدید چاپ نشده است، ولیکن برایم جالب است که بدانم ایلیچ در زمینه انرژی چه گفته بود که دکتر موحد را تشویق به ترجمه کتاب او نموده بود.

محمدعلی موحد و ملی‌گرایی ایرانی

علیرضا رجایی

وسعت و تنوع فکری و مطالعاتی محمدعلی موحد شگفت‌انگیز است و چنان‌که گفته‌اند او شاید از آخرین بازمانده‌های نسلی باشد که آنها را «علامه» خطاب می‌کردند. گستره دانش او از تاریخ، حقوق و سیاست تا مذهب، عرفان، فلسفه و ادبیات را در بر می‌گیرد. از همکاری با مجله‌ها و نشریه‌ها تا کار در فرهنگستان و دانشگاه و تألیف و تصحیح و ترجمه دشوارترین کتاب‌ها و متن‌ها و نسخ فرهنگی و عرفانی حاصل کارنامه فکری و روشنفکری اوست. قلم او با این بضاعت عظیم از دانش، روان و جذاب و مدرن است و نه دچار سطحی‌نگری و پرگویی ژورنالیسم سطحی می‌شود و نه آن‌چنان پیچیده و غامض که درک آن کسالت‌بار و دست‌نیافتنی باشد. موحد از ترکان پارسی‌گوی است و فصاحت کلام وی در فارسی، غبطه‌انگیز.

آنچه موحد را تبدیل به معما می‌کند، تنوع آثار اوست که باعث می‌شود نتوانیم به‌راحتی به تعریفی واحد از شخصیت فرهنگی و سیاسی او دست یابیم و با اتصال پیکره پیچیده علایق وی، او را همچون یک کل یکپارچه دریابیم. چنان‌که اشاره شد موحد از ترکان پارسی‌گوی است و عمدتا همین نحله بوده‌اند که در تاریخ معاصر ما، طرحواره کلی ملی‌گرایی ایرانی را تدوین کرده‌اند. اگر دکتر موحد را در زمره همین جریان مهم و تأثیرگذار تاریخ پس از مشروطه ایران تعریف کنیم، او اکنون نماد صیقل‌یافته‌ترین شکل بروز این گرایش است که در ثقل توجهات او «آزادی، مذهب و حق» قرار گرفته و هریک از این سه‌گانه‌ها را منشأیابی و تا دورترین دامنه‌های تاریخی و فکری آن دنبال کرده است. دو مضمون اساسی آزادی و حق، عمیقا موحد را با مقوله تجدد درگیر ساخته و پیوسته تلاش کرده تا مانع از بیگانگی آنها با تبار فکری و اندیشه‌ای ایران‌زمین شود. چنانچه این تعریف، مسئله مفصل‌بندی میان علایق فراخ و وسیع موحد را حل کند، آن‌گاه این پرسش مطرح خواهد بود که چرا او برای تعین‌بخشی به این سمت‌وسوی مهم زندگی و حیات فکری خود، به عرصه عملی سیاست پای نگذاشته است. این پرسش، هر پاسخی که داشته باشد، مانع از این نتیجه‌گیری نمی‌شود که وی را در ادامه سنت آن نسل از روشنفکران عصر مشروطه همچون علی‌اکبرخان دهخدا ندانیم که در نتیجه بحران‌ها و بن‌بست‌ها و منازعات طویل‌المدت آن انقلاب، رویکردهای بنیادین فکری و فرهنگی را در اولویت قرار دادند و با اتکا بر دانش بی‌نظیر خود در هر دو حوزه جهان سنت و جهان تجدد، مسیر دیگری را برای پی‌افکنی و تأسیس آزادی و حق در جهان مشروطه‌خواهی ایرانی برگزیدند.

برای بسیاری از نسل‌های جوان‌تر، چهره راستین موحد زمانی آشکار شد که کتاب سترگ «خواب آشفته نفت» که به گفته وی حاصل زیست پنجاه‌ساله او بود، نوشته شد و تازه آن زمان بود که دریافتیم محمدعلی موحدِ نویسنده این کتاب، حوزه تعلقات و نوشته‌ها و ترجمه‌هایش، از شمس تبریزی تا آیزایا برلین را در بر می‌گیرد و مترجم و مؤلف و مصحح همه این کتاب‌ها، یک نفر است.

اما چرا «خواب آشفته نفت» برای موحدی که در اینجا تعریف کردیم، اهمیت دارد؟ در مختصرترین پاسخ، چنان‌که دکتر موحد می‌گوید، نفت و کودتا به هم گره خورده‌اند. به عبارت دیگر، مهم‌ترین عنصر اقتصادی-اجتماعی تاریخ معاصر ایران یعنی نفت با یک مقوله منفی سیاسی یعنی کودتا هم‌پیوند است و این هر دو، چگونگی اساس و حیات ایران معاصر را سازمان داده‌اند. مفهوما نه نفت و نه کودتا تنها به ماجرای نهضت ملی در فاصله سال‌های ۳۰ تا ۳۲ محدود نمی‌شود، بلکه به دلیل تنیده‌شدن آنها در ساختار همه‌جانبه زندگی، اَشکال بروزیافتگی آنها متنوع، پیوسته و پیچیده است. موحد می‌گوید «زمانی که پول نفت در ایران خرج شد، کودتا به راه افتاد» و نیز «اگر پول نفت نبود کودتا به راه نمی‌افتاد و اگر پوتین‌ها نو نمی‌شد، کودتایی در کار نبود». او تصریح می‌کند محاکمه مصدق «بزرگ‌ترین محاکمه تاریخ سیاسی ایران است»؛ زیرا این محاکمه، به هسته اصلی نیروی بازسازی حیات ملی ایران که یک جنبش وسیع اجتماعی را در حول خود بسیج کرده و اساس حکومت خودکامه را در معرض اضمحلال قرار داده بود، هجوم آورد و آن را منکوب کرد.

هنوز و در دهه‌های متوالی پس از کودتا، این واقعیت انکارناپذیر است که توسعه اقتصادی ناشی از فعالیت‌های نفتی تنها بر بخش کوچکی از جمعیت کشورهای نفت‌خیز تأثیر می‌گذارد «و درآمد نفت [نیز تنها] موجب پیداشدن یک الیگارشی فاسد و بیکاره در این مناطق می‌شود» که به تعبیر موحد این درآمد هم به‌جای تبدیل‌شدن به سرمایه، «در هزینه‌های جاری نفله می‌شود».

اگر این سخن موحد درست باشد که می‌گوید ماجرای نفت و کودتا «روایت مستند تجربه تجدد در کشور ماست»، لاجرم این نتیجه‌گیری او نیز درست خواهد بود که «دموکراسی‌خواهی و تجددطلبی ایرانیان در سرتاسر یک قرن گذشته جنبه سلبی و تخریبی بیشتری داشته [...و] نفرین و بدگویی و افشاگری و هتاکی و لجن‌پراکنی همواره بر عرصه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی سایه افکنده [...و] فضای روشنفکری ما هیچ‌گاه نتوانسته‌است خود را از آلودگی غلیظ آن مسمومیت‌های مرگبار رهایی بخشد». بنابراین «خواب آشفته نفت» فراتر از روایتی منفعل از یک حادثه سیاسی، بخشی از تکاپوی موحد در شناخت چندوچون تجدد ایران است که گویا بیش از هر چیز در سیاست انعکاس یافته است. محمدعلی موحد اگر می‌خواست تجدد را با قویم‌ترین ستون‌های فرهنگی ما که لاجرم با مذهب آمیختگی بلافصل دارد، گره بزند و آن را توضیح دهد، بایستی برای نشان‌دادن بحران‌ها و بن‌بست‌های فراروی تجدد، به نحوی اجتناب‌ناپذیر به مهم‌ترین پدیده‌های سیاسی نیز توجه نشان می‌داد و حاصل همین التفات و امعان نظر بود که «خواب آشفته نفت» پدید آمد. اگر تفسیر ما در اینجا از کارنامه فکری دکتر موحد بجا و سنجیده باشد، احتمالا مجاز به گفتن این سخن نیز باشیم که مصحح مقالات شمس و مترجم فصوص‌الحکم، درعین‌حال یک متفکر سیاسی است. متفکری که قویا فرق می‌گذارد «میان کسی که منظری صادقانه را چنان که می‌بیند برای دیگران توصیف می‌کند و کسی که می‌خواهد آن را از انظار پنهان دارد. اخفای اسناد، خاک‌پاشیدن است به چشم نظاره‌گران و راه را بر روشنایی فروبستن است».

موحد ادامه دهنده مکتب تبریز

آذربایجان همان ایران است

احمد مسجدجامعی

درباره وجهی از شخصیت استاد دکتر محمدعلی موحد کمتر سخن گفته‌اند؛ او ادامه‌دهنده مکتب تبریز است؛ بنابراین، باید نخست از مکتب تبریز بگوییم که نه‌تنها برای اهل فرهنگ و هنر شناخته‌شده است که در دو قرن اخیر، در سیاست ایران نیز مفهومی آشناست و تأثیر آذربایجان در سیاست‌های ملی ایران آشکار است. این مفهوم نخستین‌بار در هنر نگارگری ایرانی به کار رفته است. در تاریخ این هنر، از مکتب اول و دوم تبریز سخن می‌رود؛ مکتب اول در دوره ایلخانی، یعنی سده‌های هفتم و هشتم قمری شکل گرفته و دومی در اوایل دوره صفوی پدید آمده است.

از نتایج هنری مکتب تبریز این است که در کارگاه‌های پرشکوه هنرمندانی همچون کمال‌الدین بهزاد و سلطان محمد و احمد موسی آثاری نفیس و شگفت‌انگیز به دست آمد که هم‌اکنون زینت‌بخش موزه‌های بزرگ جهان است؛ ازجمله خمسه نظامی که به مکتب دوم تعلق دارد. اما یک کتاب در هر دو دوره با فاصله حدود دو سده مشترک است: «شاهنامه» فردوسی که نخستین آن با نام «شاهنامه» ایلخانی (دموت) شناخته می‌شود و از اولین نمونه‌های نقاشی ایرانی است و دیگری شاهنامه طهماسبی که چشم از ظرافت و نفاست آن خیره می‌ماند.

این کتاب کم‌نظیر جزء ده اثر هنری نگارگری برجسته جهان است که با خط زیبای نستعلیق نوشته شده و ۲۵۸ تابلو در آن آمده است. با پیگیری زنده‌یاد دکتر حسن حبیبی، تنها شماری محدود از آن تصاویر به ایران بازگردانده شد. توجه به «شاهنامه» تنها پیامد مکتب تبریز نیست. نکته درخور توجه اینکه هر دو دوره، از نظر سیاسی، در تشکیل کشور یکپارچه ایران مهم‌اند و پس از زمان طولانی حکمرانی سلسله‌های محلی و منطقه‌ای، ایران از نظر نظام حکومتی، کشوری یکپارچه می‌شود. توجه آذربایجانیان به «شاهنامه» تنها محدود به این دوره نیست. سجاد آیدنلو در کتابی به رابطه «شاهنامه» و آذربایجان پرداخته است. اما حالا که از نگارگری «شاهنامه» سخن به میان آمد، بد نیست به «شاهنامه» دیگری هم اشاره کنیم که در دوره معاصر، حسین‌پاشا خان ملقب به امیربهادر جنگ در ۱۳۲۶ قمری، یعنی دو سال پس از جنبش مشروطه با چاپ سنگی منتشر کرده است و ۴۰ نمونه تصویر در ابعادی بزرگ‌تر از حد معمول کتاب‌های سنگی در این اثر آمده است. امیربهادر نیز زاده تبریز بود و ریشه خانوادگی او به قفقاز می‌رسید.

وجه دیگری از مکتب تبریز در سیاست دوره معاصر برآمدن دیوان‌سالاران خاصی در این خطه است؛ ازجمله شخص عباس‌میرزا نایب‌السلطنه، قائم‌مقام فراهانی و امیرکبیر. باید گفت مکتب تبریز جنبه‌های علمی درخور توجهی هم داشته است؛ نخستین کتاب چاپی ایران در تبریز منتشر شد؛ «جهادیه» میرزا عیسی قائم‌مقام فراهانی که بیش از ۲۰۰ سال از چاپ آن می‌گذرد. میرزا حسن رشدیه نیز بنیان مدارس جدید را در این سرزمین نهاد. میرزا رضا مهندس‌باشی تبریزی نیز از همین‌جا بود که کتاب‌هایی ارزشمند به زبان فارسی برگرداند.

از همه اینها مهم‌تر طبقه‌ای از علما و فضلا و روشنفکران و محققان ایرانی‌اند که می‌توان همه آنها را محصول مکتب دانش‌پرور تبریز دانست و دو عنصر همه آنها را به هم پیوند می‌دهد: ایران‌دوستی و زبان فارسی. اگر تبریز به‌جز پدیدآوردن دو اثر باشکوه سند ملی هویت ایرانی و کاخ نظم بلند زبان فارسی، یعنی «شاهنامه»، اثر دیگری پدید نیاورده بود، باز هم بر ملت ایران و زبان فارسی منت داشت.

در سلک فضلای کنونی آذربایجان که عمرشان دراز باد، باید از بزرگانی همچون ژاله آموزگار و حسن انوری نام برد. آقای موحد نیز از همان تبار است. او در همان مکتب بالید و طی بیش از هفت دهه حضور در عرصه‌های گوناگون فرهنگ این سرزمین، پیوسته ذهن و زبان و قلم خود را در خدمت ایران و زبان فارسی قرار داده است. استاد مانند اسلاف خود، از جامعیتی کم‌نظیر برخوردار است. او ضمن تحصیل به شیوه سنتی، در مؤسسات آموزشی نوین نیز علم آموخته و شرایط تحقیق و پژوهش را در خود گرد آورده است. آقای موحد در سالیان اخیر، در توجه به مولانا جلال‌الدین محمد بلخی و شمس تبریزی با تصحیح متن «مثنوی» سهمی ویژه در شناسایی دوباره مولانا داشته است. این جدا از مباحث ذوقی او در شرح گاه‌وبیگاه از مثنوی است که خوشبختانه، جلسات صوتی آن در دسترس است. اهمیت تصحیح وی از آن‌رو است که تاکنون چند نمونه از تصحیح متن مثنوی ارائه شده؛ یکی از حاج محمد رمضانی، دارنده کلاله خاور که بعدها نام سپیده را برگزید و جد آقای رمضانی نشر مرکز است و دیگر نسخه نیکلسون، ایران‌شناس انگلیسی که تا همین چند سال پیش، صحیح‌ترین و مضبوط‌ترین تصحیح از چاپ مثنوی شمرده می‌شد و بارها تجدید چاپ شده و می‌شود. در صد سال اخیر تاریخ ایران، یکی از مهم‌ترین حوادث نهضت ملی‌شدن صنعت نفت است که به کودتای ۲۸ مرداد انجامید. توجه استاد به این نهضت نکته‌ای اساسی است و از ویژگی‌های فضلا و بزرگان مکتب تبریز است. هرکدام از آن شخصیت‌ها با هر باور و گرایشی، افزون بر تحقیق و تتبع در رشته‌ای خاص، در قبال ایران احساس مسئولیت داشته‌اند و بخشی از آثار و کردارشان در چارچوب همین مسئولیت بوده است. شاید با همین منطق است که آقای موحد با توجه به احاطه کم‌نظیرش بر مباحث حقوقی و تاریخی و تجربه حضور در شرکت ملی نفت و تسلط بر مسائل مربوط به نفت، تاریخ پرافتخار و پرفرازوفرود دوره نهضت ملی‌شدن نفت را در «خواب آشفته نفت» به رشته تحریر درآورده و بدین‌ترتیب نوری بر قسمتی از تاریخ ایران افکنده است.

حیف است یاد نکنیم از یکی از خدمات اجتماعی فروتنانه استاد که کمتر شناخته شده و آن ساختن بنیادی و کتابخانه‌ای و مدرسه‌ای دخترانه در تبریز است؛ مدرسه‌ای که با آن ارتباط دارد و می‌کوشد در اداره آن راهنمای معلمان و مدیرانش باشد و به همین بهانه و به مناسبت اول مهر هر سال، پیامی دلنشین می‌دهد که آموزنده، خواندنی و شنیدنی است. او در حوزه اجتماعی، خواندن روزنامه را نیز پی می‌گیرد و در نهایت دقت، مطالب را می‌خواند و گاهی از سر لطف و بزرگواری، نویسندگان برخی یادداشت‌ها را تشویق و راهنمایی می‌کند. آقای موحد با تلاش و کوشش از دوره نوجوانی، در سرای قزوینی‌ها در بازار تهران، به کار مشغول بود و از همان دوره، وسعت‌مشربی مثال‌زدنی داشت و با بزرگانی از هر صنف آمدوشد می‌کرد؛ از مرشد چلویی گرفته تا فضلایی همچون استاد زریاب‌خویی. آقای موحد یکی از چهره‌های درخشان مکتب پربار تبریز در روزگار ماست. مکتب تبریز محدود به یک گرایش یا مسلک سیاسی و اجتماعی و فکری نیست. در ذیل این مکتب می‌توانیم از چهره‌های مختلفی نام ببریم؛ از کسی مثل تقی ارانی که به‌رغم گرایش سوسیالیستی‌اش، شیفته روسیه و مسکو نبود و ایران برایش مهم بود و وقتی به اعدام محکوم شد، همسایه شمالی هیچ تلاشی برای نجات او نکرد، درحالی‌که آن سال‌ها چنین کاری دشوار نبود. تقی‌زاده نیز با آنکه پرونده سیاسی روشنی ندارد، درباره زبان و ادب فارسی و تاریخ ایران کوتاهی نکرده است و جز به این زبان و برای ایران ننوشته و نگفته است. حتی احمد کسروی هم که به گفته عنایت‌الله رضا، با نفی همه معارف گذشته ایران عملا پل ورود جوانان به حزب توده شده بود، در آثار خود، به‌ویژه اثر ماندگارش «تاریخ مشروطه»، سودای سره‌نویسی در زبان فارسی دارد و آن را پاس می‌دارد. درواقع، همه اینها با هر گرایشی از فرهنگ و هنر و هویت ایران با محوریت خط و زبان فارسی سخن گفته‌اند. کسانی همچون آخوندزاده که پس از اشغال بخش‌های وسیعی از ایران به دست روسیه، درجه نظامی گرفت و به رتبه سرهنگی رسید و در پی تغییر خط فارسی بود که به نفی همه معارف گذشته ایران می‌انجامید، در این میانه چنان اندک‌اند که درخور ذکر نیستند؛ هرچند او هم در ستایش گذشته ایران نکاتی گفته و نوشته است. شهریار از بزرگان شعر معاصر هم از دیگر سرآمدان خطه آذربایجان است که زادروزش در تقویم ملی ایرانیان، روز شعر و ادب نام‌گذاری شده است. او افتخار فرهنگ و ادب ایران بود که هم به غنای زبان فارسی افزود و هم با منظومه «حیدربابا» به زبان ترکی بر فراز ادبیات آذربایجان و ایران می‌درخشد. استاد اثر ارزشمند دیگری در دفاع از جزایر سه‌گانه ایران به نام «مبالغه مستعار» (بررسی مدارک مورد استناد شیوخ در ادعا بر جزایر تنب کوچک، تنب بزرگ و ابوموسی) نوشته است که پیش‌ترها، در نودمین سال تولد ایشان، پیشنهاد دادم که به زبان‌های دیگر ترجمه شود و اینک، پس از قرارداد ننگین پکن ـ ریاض درباره آن جزایر، بر آن تأکید می‌کنم. با این سابقه پرافتخار تبریز و آذربایجان جای شگفتی است که عده‌ای از دشمنان ایران‌زمین سخن از آذربایجان جنوبی به میان آورده‌اند؛ آذربایجان نه شمالی است و نه جنوبی، آذربایجان همان ایران بوده و هست و خواهد بود.

عکس: عباس کوثری، شرق

صد سال خواب آشفته نفت و صد سالگی محمدعلی موحد

فریدون مجلسی

محمدعلی موحد چهره برجسته علمی و فرهنگی ایران است. اهمیت او در اتکا به دانش‌اندوزی و خدماتش در زمینه‌های گوناگون حقوقی و ادبی و پژوهش تاریخی به‌ویژه در زمینه سیاسی-حقوقی-اقتصادی و نفت است، که به بهای پشتکاری خستگی‌ناپذیر در پژوهش و نگارش برایش کسب احترام کرده است.

من در این مختصر، به مناسبت صدمین سالروز یک پیشینه پربار، به شرح زندگی ایشان و تحصیلات و جنبه‌های فرهنگی و ادبی و عرفانی و حتی حقوقی و خدمات و آثار ایشان نمی‌پردازم؛ زیرا دیگران بیشتر گفته‌اند و خواهند گفت؛ اما برای تحلیلی سیاسی و تاریخی درباره یکی، دو نکته درباره آثار ایشان، لازم است به آغاز کارشان به‌عنوان حقوق‌دانی جوان در شرکت نفت ایران و انگلیس و اینکه چگونه شاهد میدانیِ هیجانات ملی‌کردن نفت و خلع ید و سپس تعطیلی چهارساله صنعت نفت ایران و تحولات منجر به ۲۸ مرداد و سقوط مصدق تا امضاشدن قراردادهای پیمانکاری استخراج و فراوری و صدور نفت میان شرکت ملی نفت ایران با کنسرسیوم و تحولات بعدی آن بوده‌اند، در همین حد که عرض شد اکتفا کنم. تاریخچه همراه با پژوهش و انعکاس وقایع آن مراحل در کتاب فاخر چهارجلدی «خواب آشفته نفت» ایشان آمده است. تحلیل من اندکی رنگ سیاسی دارد؛ زیرا نهضت ملی‌کردن نفت در تاریخ معاصر ایران اهمیتی استثنائی دارد. نقش دکتر مصدق در این جنبش که او را محبوب‌ترین نخست‌وزیر تاریخ ایران کرد، جای تردید ندارد و در کتاب جناب موحد منعکس است. در واقع اهمیت سیاسی این اتفاق از ملی‌کردن یک شرکت و توقع درآمد بیشتر از آن و جبران مافات بیشتر است، و پس از سال‌های طولانی تحقیر و شکست نظامی و سیاسی وحدت و حرمتی ملی پدید آورد که قضیه اقتصادی را تحت‌الشعاع قرار داد و در مواردی مشکل‌آفرین شد! اتفاقا اهمیت همین مأموریت و محبوبیت بار تاریخی سنگینی را بر دوش او گذاشته و انتظاراتی را فراهم آورده بود و فراهم کرده است که هنوز درباره آن بحث می‌شود. بخشی از مشکل رنگ حقوقی دعواست که مصدق از این دریچه به قضیه می‌نگریست. او حقوقی را برای کشورش قائل بود و بدون توجه به امکانات سیاسی و صنعتی خواهان دریافت کل حقوق ملیِ ادعایی بود و طرف مقابل، که خود را کاشف و عالم و سرمایه‌گذار به امید بهره‌برداریِ اقتصادی می‌دانست، بدون توجه به تغییر شرایط سیاسی زمان خواهان ادامه بهره‌بردن با همان شرایط قدیمی بود. در واقع هر دو طرف به ادعاهای خود از دیدگاه حقوق می‌نگریستند که همواره با ادعای حقوق طرف دیگر تقابل دارد. البته طرف انگلیسی به سیاست به اعتبار قدرت برای تقویت ادعای خود توجه داشت، و مصدق با توجه کمتر به امکانات انسانی و صنعتی کشور و بی‌توجه به مصلحت سیاسی و حتی اقتصادی، برای احقاق «حق» متکی به آن هیجان و محبوبیت عمومی بود. هیجان و محبوبیتی که نزد روشنفکران و طبقات بالای فرهنگی که اغلب حقوق‌بگیران فرهنگی و قضائی و اداری و دارای درک ملی بیشتری بودند، دوام بیشتری داشت، و نزد طبقاتی که تاب مقابله با سخت‌شدن شرایط اقتصادی را نداشتند، به گسست زودتر می‌انجامید. در چنین شرایطی رسیدن به تفاهم با طرف انگلیسی به بن‌بست حقوقی و سیاسی انجامید، و مصدق و یارانش با آن محبوبیت و هیجان ملی سیاست مقاومت را در لوای شعار «اقتصاد بدون نفت» و اتکا به قرضه ملی در پیش گرفتند. مانند شهر محاصره‌شده‌ای که از سویی با شعارهای مقاومت تا آخرین قطره خون غیرت‌ها را به امید یافتن راه نجات برمی‌انگیزد و از سوی اگر پشتوانه مقاومت فراهم نشود، به تسلیم پس از تخریب تن می‌دهد. همیشه کسانی هم هستند که امکانات را برآورد می‌کنند و توصیه به تعامل یا مصالحه پیش از تخریب و ویرانی می‌کنند. در تاریخ ایران، قرارداد گلستان پس از جنگ اول ایران و روس را می‌توان تا حدی مصالحه پیش از تخریب ویرانی و قرارداد ترکمانچای را تسلیم پس از تخریب نامید! در قضیه نفت اتفاقا حزب توده که به دستور شوروی که خواهان امتیاز نفت شمال ایران بود، با مصدق مخالف بود و پس از قیام ۳۰ تیر حامی مصدق شد، طبق شعارهای مرسوم هرگونه تعامل یا مصالحه‌ای را سازشکاری می‌دانست، یا به عبارت دیگر خواهان مقاومت در تداوم محاصره بازنده شد. این مقاومت به شعارهای امروزی مقاومتی در برابر تحریم ۴۰ساله شباهت دارد؛ بی‌آنکه به زیان‌های آن بیندیشد. محمدعلی موحد با دیدگاهی غیرجانبدارانه و منصفانه، اما با ظرافتی محافظه‌کارانه که دوستداران متعصب و مرید مصدق را نرنجاند، به این قضیه می‌پردازد؛ خصوصا که الزام به توافق درباره پرداخت غرامت منصفانه به پایان‌دادن به محاصره پیش از تخریب می‌انجامید. محمدعلی موحد در سخنرانی خود به مناسبت مراسمی که برای بزرگداشت او با برپایی روزی به نام او ترتیب داده بودند و در سایت تاریخ ایرانی مورخ ۶ فروردین ۱۴۰۰ منعکس شده است، می‌گوید: «داستان ملی‌شدن صنعت نفت با ماجرای سرگذشت مصدق سخت در هم تنیده و مصدق به‌ویژه برای ایرانیان چهره‌ای اسطوره‌ای است و مانند بسیاری از مردان بزرگ دنیا هوادارانی به‌غایت متعصب دارد که برای او قدوسیتی در حد امام معصوم قائل‌اند؛ و نیز معاندان و مخالفانی دارد به همان حدّت و شدت که او را به چشم سیاست‌مداری مغرض و محیل و ناکارآمد و خودبین می‌نگرند و لاجرم گزارش‌های هر دو گروه، مصروف برجسته‌تر کردن هنرهای مصدق یا پررنگ‌تر کردن کاستی‌های اوست و من شخصا کوشیده‌ام از این افراط و تفریط برکنار بمانم، در جلد دوم «خواب آشفته نفت» فصلی زیر عنوان کارنامه مصدق دارم که آن هم کارنامه مصدق است و نه کارنامه ملی‌شدن صنعت نفت».

این مختصر نشان از دیدگاه منصفانه و غیرجانبدارانه او در نوشتن «خواب آشفته نفت» و نیز در سایر سخنان و مقالات او دارد. موحد در بخش دیگر سخنرانی‌اش درباره مرحله بازگشایی پالایشگاه و صنعت نفت می‌گوید: «متعاقب کودتا کارشناسانی از شرکت‌های نفتی به ایران آمدند تا از تأسیسات نفتی دیدن کنند. می‌خواستند مطمئن شوند که همه چیز سرِ جای خودش هست و ماشین‌آلات دقیق و حساسِ این بزرگ‌ترین و پیشرفته‌ترین صنعت آن روز - که نفت بود - از نهیب تموّجات در طول مدت تعطیلی و توقف فعالیت‌ها آسیب ندیده است.

آری همه چیز سرِ جای خودش بود؛ پاک و پاکیزه و همان نظم و ترتیب پیشین در پالایشگاه حکومت می‌کرد. آبادان دیگر آن آبادان سابق نبود. من کمی پیش از ملی‌شدن نفت به آبادان رفتم. احساسی را که از آبادانِ آن روز داشتم، در دیباچه دفتر اول «خواب آشفته نفت» آورده‌ام. آن آبادان با ملی‌شدنِ نفت به تاریخ سپرده شد. آن کمپانی جامع متمرکز که همه چیز را، از خانه و رستوران و شیر و پنیر و مهندس و بنا و شاعر و خطّاط و کاریکاتوریست و روزنامه و مجله از خود داشت، رخت بربست و به جای آن کنسرسیومی نشست زیر لوای شرکت‌های آمریکایی و با رنگ‌وبوی کاملا متمایز و مدیریتی نوآیین آمد. فضای نفت عوض شد؛ شرکت‌های اقماری سر برآوردند؛ حالا دیگر بسیاری از کارها به پیمانکاران خارج از نفت ارجاع می‌شد که خواه‌وناخواه سبب گسترش فناوری در خارج از محدوده نفت بود».

آقای محسن آزموده، روزنامه‌نگار باسابقه و فاضل در مقاله‌ای به مناسبت جلسه رونمایی از جلد چهارم «خواب آشفته نفت» که اتفاق اکنون صد سال از آن تاریخ می‌گذرد و با صد سالگی محمدعلی موحد هم مقارن شده است، در ۹۳/۱۱/۴ با نقل از نوشته موحد آورده است: «قرن بیستم برای ما با امتیازنامه دارسی آغاز شد و حوادث و ماجراهای بعدی خواه‌ناخواه، مستقیم یا غیرمستقیم در دود و تف نفت و گاهی در آتش آن فروپیچید. سرنوشت ما هنوز سخت با نفت گره خورده است. وقتی من این کتاب را نوشتم نفت ۱۴۰ دلار بود و امروز نفت افتاده پایین ۵۰ دلار. این مسئله عرض بنده را ثابت می‌کند. مسئله نفت هنوز برای ما مسئله است و ما هنوز در تقلای نفتیم. ببینید مملکتی با ۱۴۰ دلار نفت بودجه تصویب می‌کرد ولی حالا با زیر ۵۰ دلار باید بودجه تصویب کند. غرضم از این کتاب این است که نسل جوان را به تأمل وا داریم. جوان‌های مملکت که فردای ایران در دستشان است، شما جوان‌ها قدری در این باره تأمل کنید. من در سرتاسر این کتاب کوشیده‌ام از شعارزدگی برحذر باشم. شعارزدگی، ظاهرسازی ما را گرفتار کرده. با دهان پر باد حرف‌زدن، شعاردادن، لجن‌پراکنی، به یکدیگر پریدن، باید تمام شود. شعاردادن دردی از ما درمان نمی‌کند، گرهی از کار ما باز نمی‌کند. آقای [کاوه] بیات اشاره فرمودند ما تقریبا از ۱۳۱۹، یعنی از فردای جنگ بین‌الملل اول با نفت سر و کار پیدا کردیم. تا ۱۳۱۹ اصلا چیزی به ما ندادند. در ۱۹۱۴ نخستین محموله نفت ایران به اروپا صادر شد، ولی آنها از همان اول بهانه‌هایی گرفتند و نگه داشتند و پول به ما ندادند. پولی هم که می‌گوییم به نسبت حالا پولی نبود، هیچ بود. ما وقتی که نفت را ملی کردیم و همه عالم به هم خورد، ۳۴۰ هزار بشکه تولید ایران بود، ۲۲ سنت عایدی ما از هر بشکه بود. ما راجع به این ارقام صحبت می‌کنیم».

این بی‌طرفی حتی در توصیف منصفانه او از دوران رضاشاه دیده می‌شود که برخلاف مریدان مصدق، صرفا به دلیل تعصبات موروثی یا خانوادگی رضاشاه را تخطئه نمی‌کند و سفید و سیاه را از یکدیگر جدا می‌کند: «نفت مثل خط قرمزی است که سلطنت رضاشاه را به دو قسمت می‌کند؛ در قسمت اول آدم‌های درجه اول با رضاشاه کار می‌کنند. فوق‌العاده است در تاریخ ایران، اصلا سابقه نداشته. ببینید مستوفی‌الممالک نخست‌وزیر است. وقتی به تقی‌زاده پیشنهاد می‌کند که بیا استاندار خراسان بشو، با مستوفی‌الممالک مشورت می‌کند. هرچه می‌گفت قبول می‌کردند. آدم‌هایی که در آن دوره با او کار کردند، مخبرالسلطنه هدایت آدم بسیار بافهمی است، کتابش را بخوانید، این کتاب هفت تو دارد. ولی خودش را زده به نادانی. آدم‌های درجه‌یک مثل داور، تیمورتاش. هیچ‌یک از رجال خارجی، از سیاستمداران خارجی، از دولتمردان خارجی کم نمی‌آورد، بسیار باهوش بود، براساس آنچه دیگران نوشتند می‌گویم. نصرت‌الدوله فیروز که آدمی است بی‌نظیر و درجه‌یک وزیر دارایی است. مثلثی که حکومت رضاشاه روی آن سه پایه قرار داشت عبارت بود از داور، تیمورتاش و نصرت‌الدوله فیروز. بعد از کار نفت، این آدم‌ها رفتند کنار و کار افتاد دست آدم‌های درجه دو و درجه سه. نمی‌دانم این چه سرنوشتی بوده...».

باری، چند روز پیش یکی از دوستان که نسبت به مرحوم مصدق تعصب دارد حتی برای توجیه اشتباه مهم ایشان که ردکردن اداره موقت صنعت نفت ایران با همان پرسنل و کارشناسان تحت نظارت و سرپرستی بانک جهانی بود، به بهانه اینکه آن پیشنهاد منوط به امضای موافقت ایران و انگلیس بود و بنابراین با قانون ملی‌کردن نفت ایران منافات داشت، آن پیشنهاد را نپذیرفتند! البته این بهانه مشاوران اغلب مهندس مرحوم مصدق بود، اما بدیهی است که آن نظارت و اداره موقت اتفاقا ملی‌شدن را به طور تلویحی پذیرفته بود، زیرا ضمن تقسیم بالمناصفه ۴۰-۴۰ سود که با نظارت بانک جهانی امکان تقلب و دزدی در آن هم نمی‌رفت، ۲۰ درصد باقی‌مانده را هم در ید امانی بانک جهانی نگه می‌داشت تا پس از روشن‌شدن موضوع غرامت با توافق طرفین تقسیم شود.

یا در جای دیگر کسانی که ملی‌کردن را به معنی حاکمیت ملی و لزوم اداره امور توسط دولت ایران دانسته‌اند، نمی‌دانند که مصدق چون خودش از مشکلات پرسنلی و فنی برای ادامه کار آگاه بود، تقاضا داشت که پرسنل انگلیسی کارشان را ادامه دهند، اما زیر نظر شرکت ملی نفت ایران که مورد قبول انگلیس نبود. پس توافق به شرط مذاکره و روشن‌کردن تکلیف غرامت امکان‌پذیر بود! در جای دیگر ترس از تحمیل عدم‌النفع و غرامت‌های گزاف را بهانه مذاکره‌نکردن می‌دانند. در حالی که اولا، برای این‌گونه غرامت‌ها کارشناسان بین‌المللی وجود دارند و ثانیا، مرحوم فاطمی که در همان نخستین روز وزارت روابط ایران و انگلیس را به بهانه بیم از جاسوسی و خرابکاری قطع و باب مذاکره را مسدود کرده بود، در مقالاتش بر این عقیده بود که «انگلیسی‌ها آن‌قدر برده و خورده‌اند، غرامت هم می‌خواهند!». البته برای ما شادی‌آفرین بود اما به حل مسئله کمک نمی‌کرد.

سرانجام قرارداد پیمانکاری کنسرسیوم با وجود شرایط پس از تخریب، در بخش محدودشده ارضی قرارداد دارسی و توافق با پرداخت ۲۵ میلیون پوند خسارت با اقساط بدون بهره ۱۰ ساله و پس از سه سال استراحت یعنی از ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۶ و با تقسیم ۵۰-۵۰ سود میان کارفرما (ایران) و پیمانکار (کنسرسیوم) برای اکتشاف و بهره‌برداری و بازرگانی به مدت ۲۵ سال منعقد شد و در سال ۱۳۵۲، مصادف با جنگ ۱۹۷۳ اعراب و اسرائیل و نیاز به نفت ایران، به‌استثنای بخش بازاریابی و فروش، بخش‌های اکتشاف و بهره‌برداری (پالایش) هفت سال زودتر از پایان مهلت ۲۵ ساله شامل کل تأسیسات به ایران و مدیریت ایرانی تحویل داده شد، اما هنوز بحث بر سر مضار ۶۰ ساله بودن قرارداد قبلی و زیان‌های آن ادامه دارد.

پاسخ موحد به زندگی

مقصود فراستخواه

جهان طرح ناتمامی است، مگر با ما تمام شود. جهان ایرانی، همواره کاستی‌ها و ناراستی‌هایی داشت و مدام، موقوف به ویرایش بود. فردوسی و بیهقی و خیام و بیرونی و مولوی و حافظ و بقیه همه دقیقا از زیر آوار عالم ایرانی که بر سرشان می‌ریخت، برخاستند، دستی بر سر و روی غبارگرفته و زخم‌دیده خویش کشیدند و برای پاسخ به نارضایتی‌های هستی‌شناسی و تاریخی خود، جهان‌هایی موازی آفریدند، جهان‌هایی فراخ با صور خیال و عوالم معانی خویش ساختند و با معرفت و دانش و هنر و زیبایی و بدایع و مواجید حیات ایرانی. در این عالم‌های موازی سکنی گزیدند تا پناه و مأوایی تمدنی و حافظه‌ای فرهنگی برای نسل‌های بعدی باشند. طرح بزرگ ایرانی پیوسته با حاصل جمعِ انباشتیِ پروژه‌های عاملان انسانی ما رقم می‌خورد.

استاد محمدعلی موحد گواه دیگر بر این شد؛ دانش‌آموز دوره پهلوی اول در تبریز و آن‌گاه جوانی پی‌جو که همراه با شور جنبش ملی وارد بخش حقوقی و فرهنگی حوزه نفت شد. خیلی زود ورق برگشت و با سقوط دولت ملی، فضای سرخوردگی مثل همیشه گریبان جامعه‌ای را گرفت که مطابق معمول، هم‌زمان با ساخته‌شدنش، صدای فروریختن نیز برمی‌خاست. اینجا بود که بسیاری به گذران روزمرگی یا کافه‌نشینی و حل جدول پناه بردند، کنشگرانی که همواره انتظار داشتند در میدان‌هایی مهیا بازی بکنند سرخورده شدند و از پای افتادند؛ اما محمدعلی ۳۰ساله ایستاد تا جهان را به قدر همت خود معنا کند و پاسخی به بودن خویش بدهد. در جای دیگر توضیح داده‌ام که چگونه مؤثرترین نخبگان مولد فکر و فرهنگ و دانش و هنر در ایرانِ دهه‌های بعدی تا به امروز، نوعا از میان جوانان دوره یأس و انفعال در بعد از مرداد ۳۲ و دوره سرکوب شدید برخاستند و این یعنی پیدایی زندگی از مرگ.

دو اکتشاف موحد از هزارتوی نیمه‌های گم‌شده تاریخ و تبار تمدنی، یکی کشف تجربه‌ای درازدامن و یگانه در آفاق بود (ابن‌بطوطه) و دیگری کشف مجدد تجربه‌ای ژرف و فاخر در انفس (شمس). این کاری سهل نبود، به سال‌ها تحقیق و تتبع و سفر و دود چراغ نیاز داشت و فعالیتی شخصی به معنای اسپینوزایی کلمه برای فهم نفس خویش و توسعه شخصی و معنابخشیدن به حیات. موحد یک ترجمه و یک تألیفِ درخشان در ابن‌بطوطه کرد و بیش از ده اثر فاخر به صورت تحقیق و تألیف و ترجمه و تصحیح و تعلیق در شمس و مولوی.

آن منبع هیجانی که فروزانفر و همایی و معین و نفیسی و یاسمی و مینوی و سیاح و خانلری را به کار وامی‌داشت، شوری نیز در سر موحد انداخت، جریانی از ذخیره هیجانی از پشت دیوار وجودش جاری شد و او را به تحقیق و تتبع شبانه‌روزی گسیل داشت. این‌چنین، موحد سنخی از «کنشگران مرزی» شد که میان جایگاه‌های دولتی و شوراهای رسمی عالی با ساحت وسیع فرهنگ و جامعه و آفاق معرفتی در تردد بود؛ در پشت زبان فنی و تخصصی خویش پنهان نشد و محدوده کار سازمانی‌اش او را از حضور فعال و مؤثر در زیست جهان بزرگ‌تر بیرون بازنداشت.

بنا به روایت خود موحد به‌وضوح می‌بینیم چگونه در روزگار یأس و سرخوردگی «عالم سیاسیِ زمانه‌اش، او با سلوک در دیگر عوالم تمدنی (مثل عالم فرهنگ، فکر، معنا، معرفت، دانش و...) شورِ و شوق کار و کوشش و خلاقیت را در خود شعله‌ور ساخت و این یعنی «جنگلی هستی تو ای انسان...». توضیح می‌دهد که چگونه در دوران خلع ید در آبادان، در یک دکان کهنه‌فروشی نسخه‌ای از مختصر بیلونی و گزیده‌ای از رحله ابن‌بطوطه را پیدا می‌کند، کتاب، او را بر سر شوق می‌آورد به جست‌وجوی متن کامل می‌رود و روزهای تلخ و نومیدی را با ترجمه سفرنامه معنا می‌دهد.

تمایز موحد در پاسخ او به زندگی و درکی است که از فرصت بودن به جای نبودن داشت. همین او را به کار وادشته است. تندباد روزگار و ابتری چراغ زندگی را به نیکی دریافت و مدام از قابلیت‌های پنهان خویش شعله روشنایی دیگری گیرانْد و مشتعل ساخت. برنامه پژوهشی که موحد در پیش گرفت، حاوی معناست و در زیر سویه‌هایی از این معناداری به‌اختصار بیان می‌شود.

الف. چرا ابن بطوطه؟! انتخاب سفرنامه‌اش برای تحقیق و ترجمه، حکایت حالِ یک خودآگاهی دراماتیک، دردناک و حسرت‌بار تمدنی در زمانه و نسل موحد بود؛ در فاصله افول تمدنی خسته در جانب شرقی از یک سو، و آغاز تمدنی تیز و چابک از جانب غربی در سوی دیگر، این رحله نشانی است تا ما را به یاد ذخایر عظیم تمدنی و مجموعه بزرگی از نهادهای اجتماعی مانند زبان و مدرسه و خانقاه و دولت و بازارها و صنوف و حرفه‌ها بیندازد که چرا و چگونه فرسودند و بی‌فروغ یا حتی خاموش شدند. برای همین است که موحد از اینکه در سفرنامه‌ای عربی متعلق به چند سال پیش، خلیج فارس همچنان خلیج فارس است، از اینکه زبان ایرانی در چین و هندوستان به کار می‌رود، خرسند است و بقیه قضایا.

محمدبن بطوطه «کنشگری مرزی» از مراکش بود. پایی در دیوان دولت مرین و روحی پرتکاپو در سه دهه سفرهای طولانی در غرب تا شرق عالم که گاه به بیش از صد هزار کیلومتر برآورد می‌شود و با وسایل آن روزی بسیار به دشواری صورت می‌گرفت؛ مثلا بین هویزه تا بصره چهار روز طول کشیده است: از خاورمیانه، آفریقا: مصر و دیگر کشورهای گروه منا تا آسیای میانه؛ از خلیج فارس و ایران و بلخ و بخارا و سمرقند و نیشاپور تا هند و چین؛ از کریمه و ترکیه تا بلغارستان و اروپای شرقی. به ایران چند بار آمده است و شهرهای زیاد از خوزستان: تستر (شوشتر)، عبادان (آبادان)، ماجول (معشور/ماهشهر)، دسبول (دزفول) و فارس: شیراز، آذربایجان: تبریز، مراغه و اصبهان (اصفهان)، اللور (لرستان)، و خراسان: هرات، مشهد، نیشاپور، طوس، بسطام. «عبادان قریه بزرگی است. ... عابدی هست که ماهی یک بار لب دریا می‌رود و قوت یک‌ماهه صید می‌کند و تنها زندگی می‌کند» (ابن بطوطه، ۱۳۹۷، ۱/ ۲۳۳)؛ «ماجول شهری بر کنار خوری منشعب از دریای فارس. بازار بزرگی در آن هست که از بزرگ‌ترین بازارهاست (همان: ۲۳۴)؛ تستر شهری بزرگ، زیبا، خرم با پالیزهای نیکو و باغ‌های عالی، بازارهای معتبر، ...گرداگرد تستر آب بسیار، کشتی‌های کوچک در آن، مصفا، دروازه آن دزبول، در دو طرف رودخانه باغ‌ها و دولاب‌ها، میوه فراوان، خیرات و برکات بسیار و بازارها بی‌مانند، ... در تستر در مدرسه شرف‌الدین مردی با مکارم اخلاق و فضایل بسیار... سخن می‌گوید حاضران سؤالات خود را در کاغذ می‌نویسند، آن کاغذها جمع آوری می‌شود و یکایک پاسخ داده می‌شود (همان: ۲۳۷ به بعد). «به شهر تبریز وارد شدیم و به بازار بزرگی که بازار غازان نامیده می‌شد رسیدیم وآن از بهترین بازارهایی بود که من در همه شهرهای دنیا دیده‌ام. هریک از اصناف پیشه‌وران در این بازار محل مخصوصی دارند و من به بازار جوهریان که رفتم ... جواهرات به زنان ترک نشان می‌دادند. این زنان در خرید جواهر بر هم سبقت می‌جستند و زیاد می‌خریدند» (ابن بطوطه، ۱۳۹۷، ۱: ۱۸۴)

به آیین‌های عیاری و برادران جوانمرد (اخیّتُ الفتیان) می‌رسد: «در غریب‌نوازی و اطعام و برآوردن حوائج مردم و دستگیری از مظلومان... بی‌نظیرند (ابن بطوطه، ۱۳۹۷، ۲: ۳۱۵). در چین شعر سعدی خوانده می‌شود و ابن‌بطوطه آن را گزارش می‌دهد: «تا دل بمحنت (به مهرت) دادیم (داده‌ام)، در بحر فکر افتادیم (افتاده‌ام)». در نظام اداری چین، سمت "کاتب السرّ" (دبیر خلوت) هست و واژه‌هایی به کار می‌رود پارسی: "البصوانان: پاسبانان" و "الاصباهیه: سپاهیان". در آنجا دروازه‌ای با نام «کشتی‌رانان» هست. در دستگاه دولت هند تالار «هزار ستون» هست و در ورودی آن جرس تظلم برای دادخواهی ستمدیدگان. در آنجا غریبان را اعزّه می‌نامند و سیاست دولت‌شان جلب مسافران خارجی. از ابن‌بطوطه نه‌تنها استقبال می‌کنند؛ بلکه صمَت هم می‌دهند (ابن بطوطه، ۱۳۹۷؛ موحد ۱۳۹۹).

وقتی ابن‌بطوطه داستان سفرش را با جزئیات به همکاران دیوانی خویش در مراکش می‌گوید باور نمی‌دارند و استبعاد می‌کنند. اگر نبود هوشمندان معدودی، دستور انشای این سفرنامه در حکومت صادر نمی‌شد. کسانی مانند فارِس وزیر که حتی به ابن‌خلدون که آن زمان دبیر جوانی در آن دستگاه بود ارزش گزارش ابن‌بطوطه را تأکید کرد و همین نیز سبب شد ابن‌خلدون از داده‌های ابن‌بطوطه در تحقیقات مهم بعدی خود بهره گرفت.

ب. و چرا شمس و مولانا؟ چون نسلی تازه در فراسوی قشور فقه و شریعت، به جریانی زلال از معانی در اعماق یک فرهنگ نیاز داشت؛ در آن روز جهان مدرنِ خسته از دو جنگ خانمان‌سوز و دلزده از ماشینیسم و قفس بوروکراسی و درهم‌شکستن یکپارچگی حیات ذهن در شهرها و همین‌طور در امروزه روزِ جهان پسامدرن که همچنان با مشکل ذهن بی‌خانمان دست به گریبان است و گرفتار انواع هژمون‌های جهانی از یک سو و ایدئولوژی‌های ستیزه‌جویی و خشونت‌ورزی از سوی دیگر، آثار ویرانگر تکنولوژی، فجایع زیست‌بومی، جامعه خطر و بحران‌های اگزیستانسیل و بقیه مصائب. موحد با پرداختن متتبعانه به میراث شمس و مولوی، در عداد محققانی شد نظیر نیکلسون، شیمل، ادوارد وینیفلد، آرتور آربری، فرانکلین لوئیس، ویلیام چیتیک، یوهان کریستوف بورگل، فروزانفر و زرین‌کوب.

دنیای پیش‌روی موحد به تعبیر بوبر، دنیای کسوف حق و اختفای معانی عمیق بود. (Buber1999). دنیایی که گاه و بیگاه از نوعی نسیان جمعی نسبت به خاطرات عتیق مضطرب می‌شود و احساس نیازی پنهان در او هست که از فکر تفرقه بازآید و مجموع بشود. گویا «اسطوره پیشرفت» برای توضیح جریان زندگی ما کفایت نمی‌کند، احساس می‌کنیم جای چیزی در اینجا خالی است و عقل ابزاری واجد همه آگاهی‌های مورد نیاز بشریت نیست. شمس و مولانا نمونه برجسته‌ای از خاطرات عتیق ماست که در آن عنصری از بداعت و تمایز نیز احساس می‌شود: «نوبت کهنه‌فروشان درگذشت، نوفروشانیم و این بازار ماست» (دیوان شمس، غزل ۱۱۳۲ و ۴۲۴).

شمس حتی با انواع مخالفت‌ها و طردها و آزارها در جرگه مریدان مولوی نیز مواجه شد. یکی، دو بار از سر استیصال و به قهر، آنها را و قونیه را ترک گفت و مهاجرت کرد و عاقبت نیز در غربت و عسرت درگذشت. شمس با آلودگی‌های مرسوم خانقاهی مثل دروغ و دغل و مصرف حشیش و سوءرفتارهای جنسی و غلام‌بارگی در میان دراویش (موحد، ۱۳۸۷: ۱۰۳-۱۳۸) درمی‌افتاد و این افزون بر شطحیات او بود که «در خانقاه طاقت من ندارند، در مدرسه از بحث من دیوانه شوند» (شمس، ۱۳۸۵: ۷۳۷). شمس از عوام‌زدگی مستولی بر فضای غالب نخبگان سر برمی‌تافت «مرا در این عالم با این عوام هیچ کاری نیست. برای ایشان نیامده‌ام» (شمس، ۱۳۸۵: ۸۲).

در شمس، امید و اطمینان و مسرت باطنی هست و شادی‌ای هست که از درون می‌جوشد: «در اندرون من بشارتی هست... ما را آن گشاد اندرون می‌باید» (شمس، ۱۳۸۵: ۶۱۰). حس‌وحال شور و شادی درونی است که از او وجد و سماع برمی‌خیزد و از شالوده‌های فتوایی عبور می‌کند. موسیقی بر او مثل وحی ناطق می‌بارد و نوای چنگ، قرآن فارسی می‌شود. این‌چنین، شمس سجاده‌نشین باوقاری را بازیچه کودکان کوی می‌کند: «در دست همیشه مصحفم بود، وز عشق گرفته‌ام چغانه؛ اندر دهنی که بود تسبیح، شعر است و دوبیتی و ترانه» (دیوان شمس، غزل ۲۳۵۱).

در شمس پاره‌هایی از نقدهای دینداری و مسلمانی است و معنای انسان‌دوستی و صلح است: «آخر سنگ‌پرست را بد می‌گویی که روی سوی سنگی یا دیواری نقشین کرده است تو هم رو به دیواری می‌کنی. پس این رمزی است که گفته است محمد علیه‌السلام، تو فهم نمی‌کنی. چون این کعبه را از میان برداری، سجده ایشان به سوی دل همدیگر باشد، سجده این بر دل آن، سجده این بر دل آن» (شمس، ۱۳۸۵: ۱۰۰-۱۰۱) ۱. گویا اینها همه ازجمله آن معانی کمیاب بود که موحد می‌خواست در گوش جان یک نسل نجوا بکند و همین احساس بود که او را از مباحث فنی حقوقی در شرکت نفت به باغ سبز عشق کشید (موحد، ۱۳۸۷).

۱. برای تفصیل بنگرید به : فراستخواه، ۱۳۹۴.

مآخذ

- ابن بطوطه، محمد (۱۳۹۷). سفرنامه. محمدعلی موحد. تهران: کارنامه.
- شمس‌الدین محمدتبریزی (۱۳۸۵). مقالات شمس‌تبریزی. تصحیح و تعلیق محمدعلی موحد. تهران: خوارزمی.
- فراستخواه، مقصود (۱۳۹۴).کسوف شمس؛ تأمل در پارادوکس‌های نسبت انسان امروزی با متون کهن عرفانی. کنفرانس بین‌المللی شمس‌تبریزی، خوی، مهرماه ۱۳۹۴
- موحد، محمدعلی(۱۳۹۹). ابن بطوطه. تهران: نی.
- موحد، محمدعلی(۱۳۸۷). باغ سبز عشق. تهران: کارنامه.
- Buber,M.(1999).Eclips of God. Us: Greenwood Press

محمدعلی موحد: فرهیخته‌ای همیشه‌بهار

علی میرزائی
سردبیر فصلنامه نگاه‌نو

کسانی که با نویسندگان و مترجمان و شاعران و سینماگران و نمایش‌نامه‌نویسان و صاحبان دیگر هنرها سروکار دارند در مواردی این را تجربه کرده‌اند که اثری را می‌خوانند یا می‌بینند و از آن خیلی خوششان می‌آید، تمایل پیدا می‌کنند پدیدآورنده اثر را هم ملاقات کنند؛ یا اتفاقی با او برخورد می‌کنند و گاه گفت‌وگویی هم می‌کنند و در مواردی آه از نهادشان بلند می‌شود و صدبار به خود می‌گویند: کاش «او» را ملاقات نمی‌کردم! من، به‌لحاظ حرفه‌ام (سردبیری) بارها از ملاقات صاحب اثری پشیمان شده‌ام. طرز برخورد و خُلق‌وخوی «او» مرا بیزار کرده است، درحالی‌که کارش چنان تأثیر مطبوعی بر من داشته بود که با ذوق و شوق خواستار دیدار خودش شده بودم. در گفت‌وگو با زنده‌یاد احمد سمیعی (گیلانی) که در «نگاه‌نو» شماره ۱۲۸ (زمستان ۱۳۹۹) منتشر شد، ایشان به دیدار زنده‌یادان نجف دریابندری و همایون صنعتی‌زاده با علی‌محمد افغانی، نویسنده رمان «شوهر آهوخانم» (که هر دو آن رمان را خوانده و بسیار لذت برده بودند) اشاره کرده و از قول آن دو گفتند: کاش با ایشان دیدار نمی‌کردند. هر دو پشیمان شده بودند از دیدار با نویسنده رمان موفق «شوهر آهوخانم». ولی من (علی میرزائی) در سال‌هایی که با اهل قلم کار کرده‌ام و کار می‌کنم، به چند نمونه برخورده‌ام که دیدارشان به همان اندازه برایم مطبوع و خوشایند بوده که خواندن نوشته‌ها و ترجمه‌هایشان. یکی از آنان دکتر محمدعلی موحد است که اکنون به پیش‌باز یکصدسالگی ایشان می‌رویم. درباره آثار ایشان بارها نوشته‌ام و حتماً در این شماره روزنامه «شرق» دیگران خواهند نوشت. تنوع و ژرفای پژوهش‌ها و نوشته‌ها و ترجمه‌های ایشان ـ که به نظر اهل فن همه آنها کیفیت ممتاز و درجه‌یک دارند ـ حیرت‌انگیز و احترام‌برانگیز است. علاوه بر این، پس از حدود سی سال آشنایی و همکاری، صفات برازنده‌ای در دکتر موحد یافته‌ام که ایشان را از بسیاری همکاران و هم‌قلمان متمایز می‌کند: صمیمی، بی‌تکبّر، رئوف، متین، آرام، فروتن، خوش‌خُلق، منصف، مردمی، بُردبار، انتقادپذیر، مدافع حرف حق و... .

محمدعلی موحدِ پژوهشگر و تاریخ‌نگار، مولاناشناس برجسته، حقوق‌دان کم‌نظیر، مترجم، نویسنده کتاب‌های عرفانی و حقوقی و سیاسی و جغرافیایی و در عرصه ادبیات، را نه‌فقط به‌خاطر دانش و جامعیتی کم‌نظیر و شاید هم بی‌نظیر به‌لحاظ آثاری که خلق کرده، بلکه به‌خاطر صفاتی که در بالا برشمردم بسیار دوست می‌دارم، برایشان احترام عمیق قائلم، و افتخار می‌کنم که فصلنامه «نگاه‌نو» را با دقت کامل می‌خوانند و در مواردی راهنمایی‌ام می‌کنند. نوشته‌های ارزنده‌ای از ایشان در «نگاه‌نو» منتشر شده و یک بار، به انتخاب خوانندگان «نگاه‌نو»، برنده جایزه مهتاب میرزائی شده‌اند (سال ۱۳۸۹). در یکی از شماره‌های «نگاه‌نو» (شماره ۷۴، مرداد ۱۳۸۶) نیز از ایشان تجلیل کرده‌ایم. شادمانم که این شخصیت فرهیخته و بسیار دوست‌داشتنی با تندرستی وارد دومین سده زندگی پرافتخار خود می‌شوند. فرصت را برای اشاره‌ای کوتاه به سه کتاب درخشان دکتر موحد غنیمت می‌شمارم:

در کتاب چهارجلدی «خواب آشفته نفت» (نشر کارنامه) گویی موحد چون ابوالفضل بیهقی، در سراسر متن، قلم را می‌گریاند و از اینکه درآمد نفت در کشورهای دارای منابع سرشار نفت سبب شده است اولیگارشی فاسد و بی‌کاره‌ای در این سرزمین‌ها سر برآورد؛ درآمد نفت تبدیل به سرمایه نشود، نفله شود، و دولت و پیرامونیانش به یُمن این گنج بادآورد به رانت‌خواری خو بگیرند و به دستگاه تقسیم رانت تبدیل شوند، به تلخی یاد می‌کند. او در سراسر این پژوهشِ ممتاز، ضمن حفظ مواضع انتقادی خود، با حساسیت و صداقت، هم‌صدا با مردم، با آن گروه از دولتمردانِ که در خدمت مردم بوده و با استعمارگران خارجی و دست‌نشاندگان خائن داخلی آنها مبارزه کرده‌اند همدلی می‌کند؛ با پیروزی‌هایشان شادمان می‌شود و در شکست‌های آنان می‌گرید.

در کتاب دیگر ـ «مبالغه مستعار، بررسی مدارک مورد استناد شیوخ در ادعا بر جزایر تنب کوچک، تنب بزرگ، ابوموسی» ـ با ارائه اسناد معتبر و تفسیر و تعبیر آن اسناد، بی‌پایه‌بودن ادعای مالکیت شیوخ عرب بر جزایر سه‌گانه یادشده را با قطعیت می‌بخشد و اثبات می‌کند که این سه جزیره از دیرباز بخشی از سرزمین ایران بوده‌اند و همچنان هستند.

در کتاب «در کشاکش دین و دولت» که خواندنش آتش به جانم زد، باز هم دکتر موحد بر پایه اسناد و تاریخ‌های معتبر به خواننده می‌گوید که عوامل دولت ساسانی در اواخر کار آن سلسله چقدر این دست و آن دست کردند، چقدر در تصمیم‌گیری فرومانده بودند، و چقدر چشمانشان در برابر واقعیات کور بوده است تا سرانجام سرزمین را تحویل یورش‌گران عرب دادند.

آرزو می‌کنم عمر گرانمایه دکتر موحدِ عزیز همه ما ادامه یابد و این پژوهشگر و نویسنده فرهیخته، این انسان والا و مهربان و مردم‌دار و ایران‌دوست، همچنان بنویسد و بخوانیم و بهره ببریم.